

• نکته قابل تامل دیگر، وضعیت قضات مأذون است که - بالطبع - حوزه اختیارات او، تابع اذنی است که به وی داده می شود؛ از این رو ممکن است شرایطی در راستای شفافیت، اقتناع و رسمیت بیشتر متوجه وی و برعهده او گذاشته شود.

در ختم از این گفتگو، نامه نورانی ذیل از امیر مؤمنان - علیه السلام - قابل توجه است: «...أَلَا وَ إِنَّ لَكُمْ عِنْدِي أَلَّا أَحْتَجِرَ دُونَكُمْ سِرًّا إِلَّا فِي حَرْبٍ وَ لَا أَطْوِي دُونَكُمْ أَمْرًا إِلَّا فِي حُكْمٍ وَ لَا أُؤَخِّرُ لَكُمْ حَقًّا عَنْ مَحَلِّهِ وَ لَا أَقِفَ بِهِ دُونَ مَقْطَعِهِ وَ أَنْ تَكُونُوا عِنْدِي فِي الْحَقِّ سَوَاءً فَإِذَا فَعَلْتُ ذَلِكَ وَجَبَتْ لِي عَلَيْكُمْ النُّعْمَةُ وَ لِي عَلَيْكُمْ الطَّاعَةُ...»<sup>۱</sup>.

در این متن حکیم از حقوق مردم بر والی: **شفافیت و اطلاع رسانی** به ایشان جز نسبت به اخبار جنگ<sup>۲</sup> قرار داده شده است.

چنان که مشورت با مردم جز در حکم شرعی - که مردم را در این باره سهمی نیست- از وظایف امیر شمرده شده است.<sup>۳</sup>

کوتاهی نکردن در رساندن حق مشروع مردم به ایشان وظیفه دیگر حاکم و حق دیگر مردم قلمداد گردیده است. طبیعی است که **فصل خصومت با سرعت و در اولین فرصت معقول و ممکن** از مصادیق این تعهد محمود است. **قاطعیت**، دست برداشتن و استوار نمودن حق در محل خویش نیز در این سخن مورد اشاره واقع شده است. شنیدنی این که حق اطاعت والی بر مردم بر انجام این امور از سوی امام مترتب گردیده است و - بالطبع - مفهوم آن این است که بدون ادای این امور، حتی برای امام مترتب نمی شود.

توجه داشته باشیم که نامه را امام معصوم - علیه السلام - نوشته است و دلیلی بر جدی نبودن مفاد آن و خروج خودش از گستره شمول این مفاد وجود ندارد، بلکه خلاف ظاهر و اصل است.

چنان که نباید این حقوق را، حقوق زینتی و تحسینی - تکمیلی پنداشت و یا با برخی مناقشات سندی بر نامه (اگر ملاحظه ای وارد باشد) از مفاد مثل این نامه گذشت. نباید غافل شد که این مفاد تعبدی و نقلی نیست، عقلی، تجربی و عقلایی است؛ قهرا رفتار فقیه هم با این مفاد، باید بر اساس این واقعیت باشد.

۱. نهج البلاغه (فیض الاسلام)، نامه ۵۰، من کتاب له - علیه السلام - الی امرائه علی الجیوش، ص ۹۸۲.  
۲. طبیعی است که استثنائاتی محدود، به ضرورت و با صلاحدید کارشناسان امین الامه می توان بر این مورد افزود. نظیر عدم افشای برخی مذاکرات مهم تا وقت نتیجه .  
۳. این همان نظری است که ما در فقه سیاسی نسبت به جایگاه مردم و والی بر آن پای فشرديم.

برخی از تلاشگران این عرصه در تحقیقی با عنوان «جایگاه فقهی شفافیت اطلاعات حکومت اسلامی» بخشی از حاصل کار خود را گزاره ذیل قرار داده اند:

«... آیات کتمان و ادای امانت، روایات اظهار علم، اجتناب از مواضع تهمت و قاعده عدالت در مجموع شفافیت تمام زوایای اطلاعات حکومتی را لازم می نمایند». نویسنده سپس استثنائاتی را بر این قانون عام وارد می نماید.<sup>۴</sup>

در نوشته تحسین برانگیز دیگری آمده:

«وظیفه حاکم اسلامی - به عنوان امانت دار مردم - آن است که مسائل جامعه و حکومت را به گونه ای شفاف و صادقانه با مردم، در میان بگذارد، تا مردم بتوانند همکاری مناسب تری با نظام اسلامی داشته باشند. حکومت سالم، حکومتی در خدمت مردم و متکی به آنان است؛ بنابراین سر بقای آن، شفافیت و اشاعه اطلاعات در میان مردم است. فقدان شفافیت با ایجاد عدم تقارن های اطلاعاتی میان زمامداران و مردم، عرصه را برای فساد، گسست و فروپاشی فراهم خواهد آورد. در اسلام، علاوه بر کارکردهای مادی شفافیت - مثل تسهیل نظارت و پاسخگویی و مسئولیت پذیری - به مسائلی نظیر رفع سوء ظن نسبت به حکومت و کسب اعتماد عمومی، قرب و نزدیکی بین والی و مردم و ایجاد الفت اسلامی در جامعه نیز تاکید شده است...»<sup>۵</sup>

واضح است که ادعاهای فوق افزون بر تایید از جانب برخی اسناد نقلی - که با جستجو از تراث دینی به دست می آید - مستظهر به تایید وجدان و عقل است و بالطبع اثبات این امور و استناد آن ها به شریعت مطهر کار سختی نخواهد بود. چنان که نظارت این نوشته ها و امثال آن بر وظیفه حاکمیت در رابطه بین مردم و حکومت، ضرری به ایراد آن در مساله مورد بحث ما که شفافیت، اقناع و... در فرایند و برابند قضایی است وارد نمی کند؛ زیرا پر واضح است که از مصادیق بارز شفافیت در فعالیت های حکومت و در رابطه بین مردم و حکومت، شفافیت قضایی - به گونه ای که مطرح کرده ایم- است.

در این ارتباط آثار متعدد دیگری از ناحیه فقیهان و غیر ایشان به منصفه ظهور رسیده است.<sup>۶</sup>

۴. محسن خردمند، فصل نامه حکومت اسلامی، شماره ۹۲، مقاله: «جایگاه فقهی شفافیت اطلاعات حکومت اسلامی، تابستان ۱۳۹۸.

۵. همان، ص ۷۹. گروه نویسندگان، فصل نامه سیاست متعالیه، شماره ۲۴، مقاله: «مبانی و آثار اصل شفافیت از منظر اندیشه سیاسی اسلام»، بهار ۱۳۹۷، ص ۹۷.

۶. از جمله ر.ک: حسینعلی المنتظری، دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۳، صفحات و مواضع متعدد.